

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسئله 36 تحرير الرسيله

امام خمینی(ره) در این مسئله می‌فرماید:

لو قال: «اقترض و حج و عليّ دينك» ففي وجوبه عليه نظر، و لو قال: «اقترض لي و حج به» وجب مع وجود المقرض كذلك.^[1]

اگر باذل به جای این که پولی را به مبذول له بدهد، به او بگوید: برای خودت قرض کن و حج برو و این دین را من می‌پردازم، مرحوم سید در عروه و مرحوم امام می‌فرمایند در این که اینجا اقتراض واجب باشد و حج واجب بشود نظر و اشکال است که وجه نظر و اشکال را بیان کردیم که بستگی دارد از روایات چه استظهاری کنیم، آیا بگوییم مجرد اعطای خارجی بذل محسوب می‌شود یا این که مراد آن است که دیگری انسان را متمکن کند و این متمکن کردن؛ یا به اعطای خارجی است یا این که بگوید: برو از یک کسی قرض بگیر من اقساطش را می‌پردازم که عرفاً اینجا تمکن صدق می‌کند و ما نیز همین نظر را اختیار کردیم.

بنابراین وقتی باذل می‌گوید: قرض کن و حج برو، دینت را من می‌دهم، از روایات یا بالاطلاق، یا به خاطر بعضی از تعابیری که در روایات وارد شده، ملاک این است که باذل مبذول له را از حج متمکن کند و ما چنین ملاکی از این روایت استفاده می‌کنیم، ما نباید بر ظاهر بعضی از روایات جمود داشته باشیم که باذل فقط پول حج را بدهد و بگوید این پول، با آن حج برو، بلکه باید بگوییم ملاک تمکن است و اینجا هم تمکن دارد؛ زیرا می‌گوید: از فلانی قرض بگیر، یا از یک شخصی که خودت می‌خواهی قرض بگیر حج برو و من دین را می‌دهم.

فرع دوم مسئله: اقتراض برای باذل

مرحوم امام در قسمت دوم مسئله می‌فرماید: اگر باذل گفت: برای من قرض بگیر و پول می‌شود مال من و من آن پول را به تو بذل می‌کنم که تو حج بروی و خودم اقساطش را می‌پردازم، در اینجا حج واجب می‌شود. هم مرحوم سید^[2] و هم مرحوم امام می‌فرمایند: «وجب مع وجود المقرض كذلك».

سؤال این است که اینجا با صورت قبل چه تفاوتی دارد؟ شما در صورت قبل به مبذول له گفتید: برو برای خودت قرض کن و من دین و اقساطش را می‌دهم، اینجا باذل گفته برای من قرض کن، چه فرقی وجود دارد؟ بالأخره اگر ما قرض گرفتن را از مصادیق تحصیل استطاعت بدانیم این در هر دو مورد است، می‌گوییم بالأخره باید قرض بگیرد و قرض گرفتن هم می‌شود تحصیل استطاعت. اگر هم گفتیم این قرض گرفتن تحصیل استطاعت نیست، باز هم فرقی نمی‌کند که این مبذول له برای خودش

قرض کند یا برای باذل قرض کند.

لذا این اشکال فنی و علمی هم بر مرحوم سید و هم بر مرحوم امام و هم بر همه کسانی که بین دو صورت فرق گذاشتند وارد است که قرض گرفتن، یا از مصادیق تحصیل استطاعت است یا نیست. اگر هست «لا فرق بین الصورتین» و در هر دویش باید بگوئیم حج واجب نیست. بله، اگر خارجاً قرض گرفت آنجا حج برایش واجب است، اما خود اقتراض واجب نیست؛ زیرا از مصادیق تحصیل استطاعت است و اگر گفتیم این از مصادیق تحصیل استطاعت نیست در هر دو صورت اقتراض واجب است، هم در فرض اول و هم در فرض دوم و بالجمله من الجهة العلمية والصناعية ما فرقی بین اینکه بگوئیم قرض برای خودت بگیر اینجا مستطیع نیست (یا فیه اشکال) و بین جایی که باذل می‌گوید: برای من قرض بگیر و حج واجب است، ما فارقی را نمی‌بینیم.

به بیان دیگر، در اینجا ابتدا باید دید آیا بین این‌که مبذول له دین را برای خودش قرض بگیرد و دینش را باذل بدهد با جایی که دین را برای باذل قرض بگیرد و دینش را خود باذل بدهد فرق وجود دارد یا خیر؟ به نظر ما هیچ فرقی وجود ندارد؛ زیرا یا قائل هستیم به این‌که «الاقتراض تحصیلٌ للاستطاعة»، پس واجب نیست نه در صورت اول و نه در صورت دوم، یا این‌که اگر گفتیم اقتراض تحصیل استطاعت نیست، اقتراض هم در صورت اول و هم در صورت دوم واجب است.

نکته دیگر آن که، آیا در مقابل استطاعت مالیه می‌گوئیم یک استطاعت دومی داریم «و هو بذل البازل نفقة الحج»؛ یعنی عین نفقه حج را به مبذول له می‌دهد یا این‌که بگوییم از این روایات بذل یا «عرض» (در روایات کلمه «بذل» هم نیامده، «من عرض علیه ما یحج به» ذکر شده)، ملاکی را استفاده می‌کنیم و آن تمکن مبذول له است؛ یعنی اگر دیگری شما را متمکن کرد، تمکن هم کافی است. مثلاً یک کسی می‌گوید بیا برویم حج، من پول حج خودم را دارم اما در این کاروان کار می‌کنم درآمدش را به تو می‌دهم برای حج، کم کم باید کار کند تا خرد خرد هم پول بگیرد و الآن هم پولی نیست که اعطا کند، اینجا مسلم صدق حج بذلی می‌کند.

یک جاهایی مثل اینجا شارع می‌خواهد دو راه برای استطاعت قرار بدهد، یکی این‌که خود شخص مال داشته باشد و یکی هم از طریق دیگری تمکن پیدا کند، یا بالاعطاء الخارجی یا این‌که قرض گرفته شود و اقساطش را بخواهد بپردازد.

دیدگاه والد معظّم (ره)

مرحوم والد در قسمت دوم کلام امام (ره) می‌فرماید: «الظاهر صدق العرض و البذل لأن طلب الاقتراض للمطالب (بازل) و وجود المقرض كذلك»؛ مقرضی هم باشد که مبذول له بگوید: آقای مقرض! من برای خودم قرض نمی‌گیرم بلکه برای باذل می‌خواهم قرض بگیرم، «یکفی عرفاً فی صدق عنوان العرض». ایشان می‌خواهد بگوید: در جایی که باذل می‌گوید: برای خودت قرض بگیر و من دین تو را می‌دهم، یا باید به نحو قطعی بگوئیم صدق العرض نمی‌کند یا صدق العرض مشکوک است، اما در جایی که می‌گوید برای من قرض بگیر و با آن پول حج برو، صدق العرض می‌کند.

ایشان در ادامه تنظیر کرده و می‌فرماید: «و هذا كما إذا لم یکن عند البازل مالٌ لكنه احوال المبذول له إلى مديونٍ للبازل بمقدار مصرف الحج»؛ اگر این باذل از یک شخصی طلب دارد و می‌گوید: من از فلانی 30 میلیون طلب دارم و الآن هم حلول اجل است و باید به من بدهد، به جای اینکه خودم از او 30 میلیون را بگیرم و به تو بدهم تا حج بروی، من تو را احاله می‌دهم که آن پول من را بگیر و حج برو، ایشان می‌گویند چطور اینجا صدق «عرض» می‌کند؟ ما نحن فیه نیز همین‌طور است، «فهل یمكن أن یقال إن الحوالة تمنع عن صدق عنوان العرض و البذل»؟!

یا این که می گویند: اگر باذل پول نداد و چک داد، «سَلِّمْ إِلَيْهِ چَکْ لِيْذَهْبْ بِهِ إِلَى الْبَنْكِ فَيَسَلِّمُهُ إِلَيْهِ فَيَأْخُذَ الْمَالَ فَإِنَّهُ لَا مَجَالَ لِلتَّشْكِيكِ فِي صَدَقِ عَنَوَانِ الْعَرَضِ فِي مَثَلِهِ وَ الْمَقَامِ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ»؛ ایشان دو مثال زدند، یکی در جایی که احاله می دهند به کسی که باذل از او پول طلب دارد و می گوید پولم را بگیر و حج برو، یکی هم مسئله چک است. ایشان می گوید در این دو مورد آیا کسی در صدق عنوان العرض شک می کند؟ نه. بعد می گوید: «والمقام من هذا القبيل»؛ اگر باذل گفت: برو برای من قرض بگیر «و علی دینک» یا اقساط این مال را من می دهم از این قبیل است.^[3]

ارزیابی دیدگاه والد معظم (ره)

به نظر ما اینجا مناقشه ای در فرمایش مرحوم والد وجود دارد و آن این که، در ما نحن فيه باذل مالی ندارد و تا مقرض قرض را به مقرض ندهد این باذل مالی را پیدا نکرده و اصلاً مالی ندارد. حال که مال ندارد ما یا باید بگوئیم اقتراض، تحصیل استطاعت است یا نیست، اگر نیست همه سخن ما این است که چرا بین صورت اول و دوم فرق گذاشتید؟! لذا بین آنجایی که برای خودت قرض بگیر و در جایی که می گوید: برای من قرض بگیر فرقی وجود ندارد، اگر گفتید اقتراض تحصیل استطاعت است در هر دویش هست.

اما این دو مثالی که ایشان می زنند این هم باز اشکال دارد. در اینجا خود باذل مالی دارد منتهی این مال الآن دست دیگری است و می گوید: برو از او بگیر و حج برو، حال فرض این است که این که به او بدهد او هم بلافاصله می دهد و الا اگر این باذل مالی را بر ذمه دیگری طلب دارد، این مبذول له سراغ دیگری برود، خود باذل هم به سراغش برود نمی دهد، مسلم اینجا استطاعت نیست؛ زیرا شما اگر پولی را از کسی طلب داری تا زمانی که به شما ندهد شما مستطیع نمی شوید هرچند اجلش هم رسیده باشد و مدیون هم قدرت بر ادا دارد، اما تا زمانی که پول به شما نداده مستطیع نمی شوید.

بنابراین احاله دادن یا مسئله چک در جایی است که خود باذل مالی دارد، منتهی باذل با آن چک آن مال را وصول می کند، اما در ما نحن فيه قبل الاقتراض باذل مالی ندارد؛ یعنی در جایی که می گوید: برو برای خودت قرض بگیر من دین تو را می دهم، این وقتی قرض می گیرد خود مقرض مالک می شود و وقتی خودش مالک شد می شود استطاعت مالیه، ولو اقساطش را باذل می دهد ولی برای خودش قرض گرفته و استطاعت مالیه می شود، اما در اینجا که باذل می گوید: برای من قرض بگیر و با پول من حج برو استطاعت بذلیه می شود. فارق بین صورت اول و صورت دوم، فقط در همین است که در اولی اگر برای خودش قرض بگیر می شود استطاعت مالی و در دومی می شود استطاعت بذلیه.

نکاتی پیرامون آیه 46 سوره سبأ

خداوند متعال در این آیه از سوره سبأ می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خَمَلٍ مُّتَّبِعِينَ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»، دیروز مقداری صحبت کردم، اما یک نکته ای را تأکید می کنم و تقاضایم این است که روی این آیه خیلی دقت کنید، از آیه استفاده می شود که این «ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»، اگر دنباله اش را بخوانیم «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ»، بگوئیم متعلق تفکر را خدا معین فرموده که فکر کنید که این صاحب و همراه و این رفیق شما پیامبر اکرم (ص) اینطور نیست که جنون داشته باشد، حرف هایش روی حساب و اصول عقلانی است، روی حکمت است.

اما یک وقتی هست که این دو قسم را می گوئیم بعد می فرماید «ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»، بعد «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ»، این را متعلق برای تفکر قرار ندهیم، بلکه بگوئیم «أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ»، هر قیام لله مقوم بقاءش تفکر است، «ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛ یعنی قیام لله اگر به دنبالش تفکر نباشد فایده ای ندارد، فکر مقوم بقای این قیام لله است. کسانی که در فقه سیاسی کار می کنید یا به یک بیان در فقه اجتماعی، ما از این آیه یک قاعده و اصل می توانیم در بیاوریم و آن این که اصل در یک قیام لله این است که بعد از آن

تفکر در آن باشد، فکر باشد.

یعنی وقتی شما یک قیام لله کردید، بگوئید تمام شد و رفت! هر چه شما فکر کنید گسترش بیشتر و عمق بیشتر پیدا می‌کند، خدای تبارک و تعالی وقتی خودش یک موجود نامحدود است، قیام لله درست است ما به حسب ظاهر می‌گوئیم به قصد قربت، قربةً إلى الله، قربةً إلى وجه الله، اما وقتی لون خدا را پیدا کرد دائماً ابعاد تازه پیدا می‌کند. شاید این حتی در امور عبادی انسان هم به یک معنا باشد که اگر انسان یک عبادتی را برای خدا انجام بدهد، نگوئیم اثرش این است و آن است تمام شد. شاید این‌که در روایات گاهی می‌گویند این آیات، این اثر را دارد این روی ذهن محدود مخاطب است.

مثلاً می‌گویند این آیات آخر سوره حشر شب‌ها قبل از خواب سفارش شده که بخوانیم، در بعضی از روایات داریم که اسم اعظم در اینجا وجود دارد. در بعضی از روایات وجود دارد که اگر کسی شب این آیات را بخواند و بمیرد به منزله شهید خواهد بود. اینها آثاری است که بیان کردند ولی آثارش بیش از این است، این یک اصل کلی است که وقتی چیزی لون خدا پیدا کرد، انسان دائم می‌تواند گسترش بدهد، گسترش آن با فکر است.

ما یک انقلابی کردیم یک نظامی را امام خمینی رضوان الله تعالی علیه با خون‌های هزاران شهید، با مجاهدت‌های مجاهدان و بزرگان، ما چه کنیم این انقلاب هم تثبیت شود و هم توسعه پیدا کند، برای تثبیت و تحکیمش باید دائماً فکر کنیم، این فکر به این معناست که یادمان نرود ما برای چه انقلاب کردیم، دنبال چه بودیم؟ دنبال چی هستیم؟ و الا اگر فکر نیاید، به زمان کوتاهی فاتحه آن خوانده می‌شود و از بین خواهد رفت!

من از آیه این استفاده را می‌کنم که این تفکر موجب تثبیت قیام لله است، شما بعد از نماز چرا تعقیبات دارید؟ این تعقیبات بعد از نماز یکی از مصادیق تفکر در قیام لله است، مسلم نماز یکی از مصادیق قیام لله است، در آن تردیدی وجود ندارد، این تعقیبات هم به این معناست که انسان بنشیند فکر نکند یک عبادت عجیب و غریبی که همه عالم باید بگویند، نه! به این نتیجه برسد که هر چه عبادت کند باز خدای تبارک و تعالی را لایق‌تر برای پرستش و سزاوارتر به بزرگی و عظمت و خودش را ضعیف‌تر و خوارتر و ناتوان‌تر و ذلیل‌تر بداند، این فکر این روحيات و این ملکات را برای آدم ایجاد می‌کند و الا اگر بعد از نماز این تعقیبات نباشد، یک تکلیفی انجام دادیم ساقط بشود چه چیز سبب می‌شود که این نماز آثارش گسترده بشود این تفکر است.

لذا من از آیه استفاده می‌کنم این «**ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا**» هم موجب تثبیت قیام است هر قیامی، یکیش هم انقلاب اسلامی مبارکی است که ما موفق شدیم در دوران عمرمان که واقعاً این را از عنایات خاص خدا به خودتان و خودمان بدانیم که زمان عمر ما زمان انقلاب است، حالا اگر ما قبل از این انقلاب بودیم و از دنیا رفته بودیم چه می‌شد؟! درک نکرده بودیم، این خودش بالأخره یک تجلی خاصی از خدای تبارک و تعالی بر این ملت و کشور بود، بر حوزه‌ها، این «تتفکروا» هم موجب تثبیت است و هم موجب توسعه است.

لذا دیروز گفتم حوزه برای همیشه باید اتاق فکر انقلاب باشد، این اتاق فکر نباید در یک گوشه‌ای یک عده‌ای خودشان را بخواهند مالک انقلاب بدانند و بگویند ما فقط صاحب انقلاب هستیم، غلط کردید! همه مردم صاحب انقلابند، همه حوزه صاحب انقلاب است، نه در تهران و نه در قم، هیچ کس حق ندارد (نه حتی روحانیت)، من می‌گویم روحانیت بخواهد خودش را صاحب انقلاب بداند اشتباه بسیار بزرگی کرده، یک انقلابی، یک نفعه الهی دمیده شد به برکت امام خمینی (ره) مجاهدت‌های مجاهدان انقلاب و خون‌های شهدا.

همه حوزه باید اتاق فکر انقلاب باشد، همه حوزه باید صف محکمی باشند در مقابل ضد انقلاب‌ها، خدا رحمت کند مرحوم آیت الله یزدی رضوان الله تعالی علیه را، ایشان چند بار در همین چند سال آخر عمرشان می‌فرمود در حوزه دو گروهند انقلابی و

غير انقلابی، بعد تحلیل می‌کردند، من در جلسه جامعه مدرسین به ایشان گفتم این چه اشتباهی است که شما می‌کنید؟ چرا حوزه را اینطوری معرفی می‌کنید؟ حوزه انقلابی است، حال اگر چند نفری کنار حوزه حرف دیگری دارند اما بدنه حوزه انقلابی است.

لذا وقتی شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی شد، در مسجد اعظم کنار ایشان نشسته بودیم، چه جمعیتی بود، حیاطها و صحن‌ها، واقعاً از در و دیوار طلبه‌ها وارد می‌شدند، به ایشان گفتم این حوزه انقلابی است. حالا یک کسی فریاد بیشتری می‌زند و یک کسی فریاد کمتر می‌زند، نمی‌توانیم بگوئیم کسی که بیشتر شعار می‌دهد حتماً انقلابی‌تر از آن آدمی است که فریاد کمتری می‌زند؟ نه، او شاید با فکرش، با تأملش یک حرکتی انجام بدهد که هزاران مرتبه بیشتر از دیگران باشد.

به هر حال، در این آیه را خیلی تأمل کنید، قیام لله «ثم تتفكروا»، عرض کردم «ما بصاحبكم به من جنة» را متعلق «تتفكروا» قرار ندهید، یک شاهدش این است که او که فکر نمی‌خواهد، پیامبر(ص) که مجنون نیست، واضح است که پیامبر عقل قوم بوده، همین کفاری که می‌گفتند مجنون است می‌دانستند که تهمت می‌زنند و نیاز به فکر نداشت.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 378، مسئله 36.

[2] □ «إذا قال اقترض و حج و على دينك ففي وجوب ذلك عليه نظر لعدم صدق الاستطاعة عرفاً نعم لو قال اقترض لي و حج به وجب مع وجود المقرض كذلك.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج2، ص: 449-450، مسئله 51.

[3] □ «في هذه المسألة فرعان... الثاني ما لو قال اقترض لي و حج به و فرض وجود مقرض كذلك و في المتن تبعاً للعروة الحكم بوجوب الاقتراض و الحج في هذا الفرض و لكنه استشكل بعض الشراح فيه نظراً إلى انه لم يظهر وجه الفرق بين الصورتين لأن الاقتراض من تحصيل الاستطاعة و هو غير واجب و لا يصدق العرض و البذل على الأمر بالاقتراض و إيجاد مقدمة البذل بالاقتراض غير واجب كتحصيل المال و الاستطاعة نعم لو اقترض يجب الحج - ح - لحصول الاستطاعة كما إذا اكتسب و حصل الاستطاعة. أقول الظاهر صدق العرض و البذل في هذا الفرض فان طلب الاقتراض للمطالب و وجود المقرض كذلك يكفي عرفاً في صدق عنوان العرض و هذا كما إذا لم يكن عند البازل مال لكنه أحال المبدول له الى مديون للباذل بمقدار مصرف الحج فهل يمكن ان يقال ان الحوالة تمنع عن صدق عنوان العرض و البذل و كما إذا سلم اليه ما يعبر عنه في الفارسية «به چك» ليذهب به الى البنك و يسلمه إليه فيأخذ المال فإنه لا مجال للتشكيك في صدق عنوان العرض في مثله و المقام من هذا القبيل.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 213-214.